

واکاوی تأثیر سیاست‌های اقتصادی کشور هژمون در سازمان تجارت

جهانی بر کشورهای در حال توسعه*

امیر محمودی**

دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف‌آباد، گروه حقوق، ایران، نجف‌آباد

دکتر علیرضا آرش‌پور

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف‌آباد، گروه حقوق، ایران، نجف‌آباد

چکیده

مقاله حاضر در پی تبیین و تشریح عوامل فرصت‌زا و محدودیت‌زای سازمان تجارت جهانی بر کشورهای در حال توسعه است. پرسش اصلی در این مقاله عبارت است از، با عنایت به سیاست‌های کشور هژمون در سازمان تجارت جهانی، این سازمان چه تأثیری بر توسعه یافتگی کشورهای در حال توسعه دارد؟ فرضیه طرح شده عبارت است از: سازمان تجارت جهانی فرصت‌ها و محدودیت‌هایی برای کشورهای در حال توسعه دارد که کشورهای همسو با سیاست‌های هژمون از فرصت‌های بیشتر و چالش‌های کمتر برخوردارند. سازمان تجارت جهانی و نظام تصمیم‌گیری آن، سیستم نابرابر و ناعادلانه برتون وودز را به جد تأیید می‌کند. هژمون و سیاست‌های اقتصادی‌اش نقش اصلی را در تداوم چنین نابرابری‌هایی دارد. الزامات هژمونیک و ابزارهای در دست آن، توسعه و پیشرفت را به صورتی گزینشی برای کشورهای در حال توسعه به ارمغان می‌آورد. همچنین به دلیل سلطه هژمون بر حوزه فرهنگی - اجتماعی، چنین فعل و انفعالاتی کاملاً موجه و طبیعی جلوه می‌کند.

کلید واژگان

سازمان تجارت جهانی، کشورهای در حال توسعه، سیاست‌های کشور هژمون، نظریه گرامشین‌ها.

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری امیر محمودی با عنوان «تأثیر عملکرد سازمان جهانی تجارت بر استقرار حاکمیت قانون» با راهنمایی دکتر علیرضا آرش‌پور است.

** نویسنده مسئول

مقدمه

فرایند جهانی‌شدن امروز در سطح بین‌الملل به طور جدی از جانب سازمان ملل متحد و سازمان‌های تخصصی وابسته به آن مورد حمایت قرار گرفته و به پیش برده می‌شود. در بعد اقتصادی جهانی سازی، به طور مشخص می‌توان مشاهده نمود که سه سازمان بین‌المللی صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی به عنوان سازمان‌های تخصصی در حیطه اقتصاد، سیاست‌هایی را در پیش گرفته‌اند که کاملاً در راستای جهانی کردن اقتصاد قرار دارند و چون این سازمان‌ها به نوعی نقش هماهنگ کننده اقتصاد جهانی را بر عهده دارند، لذا با استفاده از ابزارهایی که در اختیارشان قرار دارد، کشورهای مختلف جهان و به ویژه کشورهای در حال توسعه را به سمت سیاست‌هایی که در پیش گرفته‌اند، سوق می‌دهند و کشوری که در راستای این سیاست‌ها حرکت نکند به انحای مختلف تحت فشار قرار می‌گیرد. دهه‌های پس از استقلال کشورهای مستعمره، سال‌های تلاش و کوشش این کشورها جهت رسیدن به پیشرفت و توسعه بوده است و دنیای امروز نشان می‌دهد که کشورهای در حال توسعه نیازمند ساختار شکنی برای رسیدن به توسعه و پیشرفت هستند. وجود دستی نامرئی برای هماهنگ نمودن سیاست‌های اقتصادی کشورهای در حال توسعه همچون کشورهای توسعه یافته، لازمه چنین ساختار شکنی است. سازمان تجارت جهانی محصول جهانی سازی اقتصاد^۱ (نه جهانی شدن اقتصاد) می‌باشد، به عنوان نهاد بین‌المللی که با سیاست‌های تجاری و بازرگانی در صدد تبدیل شدن به سازمانی فرصت‌ساز برای کشورهای در حال توسعه است، قابل تأمل است. در این راستا پژوهش حاضر در پی بررسی زمینه‌های فرصت‌ساز و یا فرصت‌سوز سازمان تجارت جهانی بر کشورهای در حال توسعه است. نقشی که سازمان تجارت جهانی در رشد اقتصادی کشورها دارد نیازمند تحقیقی جدی و هدفمند است که در این زمینه آسیب‌های احتمالی این سازمان بر کشورهای در حال توسعه به طور واضح و روشن

^۱ - جهانی سازی، بر خلاف جهانی‌شدن که یک پروسه است، بیشتر شبیه به یک پروژه است. مقوله جهانی سازی ناظر بر یک اداره و یک قدرت در ورای فرایند جهانی شدن است، که آن را بر اساس میل و گرایش‌ها و اولویت‌های خود هدایت و رهبری می‌کند. در این راستا است که جهانی‌شدن مترادف با «آمریکایی شدن» می‌شود. هژمون به عنوان دارنده ابزارهای سلطه، تعیین می‌کند که کدام یک از کشورهای در حال توسعه می‌توانند پیشرفت کنند. بر این اساس است که تنها تعداد کمی از این کشورها مشارکت فعالی در فرایند جهانی شدن داشته‌اند.

نیازمند بازشناسی و واکاوی می‌باشد که هدف اصلی در اینجا، بررسی سیاست‌های کشور هژمون در سازمان تجارت جهانی و چالش‌ها و فرصت‌های کشورهای در حال توسعه می‌باشد. بر این اساس پرسش اصلی در مقاله حاضر این است که، با عنایت به سیاست‌های کشور هژمون در سازمان تجارت جهانی، این سازمان چه تأثیری بر توسعه یافتگی کشورهای در حال توسعه دارد؟ پاسخ موقت به پرسش فوق عبارت است از، سازمان تجارت جهانی فرصت‌ها و محدودیت‌هایی برای کشورهای در حال توسعه دارد که کشورهای همسو با سیاست‌های هژمون از فرصت‌های بیشتر و چالش‌های کمتر برخوردارند.

۱. مبانی نظری

الف. نظریه گرامشین‌ها

نظریه گرامشین‌ها به عنوان یکی از متأخرترین، کامل‌ترین و پیشرفته‌ترین نظریه در حوزه توسعه یافتگی محسوب می‌شود. از مهمترین نظریه‌پردازان این نحله فکری، رابرت کاکس^۱، استفن گیل^۲، اندرو لینکلتر^۳ هستند. گرامشی با تأکید بر واژه هژمونی، که در حوزه نظریه روابط بین‌الملل از کاربرد وسیعی برخوردار است، اهمیت خاصی به آن بخشیده بود. گرامشی از متفکرانی چون هگل، مارکس و انگلس، لنین، لوکزامبورگ و تروتسکی متأثر است. البته آثار دایره المعارفی مارکس که فراتر از حوزه صرف جامعه‌شناختی هستند، بیشترین تأثیر را بر او داشته‌اند؛ از سویی دیگر آثار «بندتو کروچه»^۴ متفکر ایتالیایی مورد مطالعه دقیق او بوده است. از دیدگاهی فلسفی، گرامشی، چنان که از یادداشت‌های زندان بر می‌آید، درصدد بود همانند مارکس که فلسفه هگل را وارونه کرده بود، فلسفه «کروچه» را واژگون سازد و از آن طریق به ماتریالیسم واقعی دست یابد؛ یعنی مارکسیسم را بازسازی و از نو زنده کند و آنرا از خصلت عامیانه و سیاست زده جاری رهایی بخشد (بشیریه، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۳۸). گرامشی تأکید فراوانی بر رهایی بشر داشت. بسیاری بر این باورند که با شناسایی پیش فرض‌های هر جامعه می‌توانیم خودمان

¹ - Robert Cox

² - Stephen Gill

³ - Andrew Linklater

⁴ - Benedetto Croce

را از پذیرش ناموجه و بی‌چون و چرای این پیش فرض‌ها آزاد سازیم (چرنوف، ۱۳۸۸: ۳۵۴).
در چهارچوب رویکرد «اقتصاد سیاسی بین‌الملل»^۱ سه بُعد اصلی و بنیادین قدرت برتر یک دولت در نظام بین‌الملل عبارتند از:

۱- «قدرت صریح و آشکار»^۲ قدرتی که با استفاده از آن یک دولت می‌تواند رفتار سایر دولت‌ها را تغییر داده یا اصلاح کند. این قدرت در واقع یک قدرت برتر مادی است که صاحب آن از جایگاه ویژه‌ای در بهره‌مندی از منابع قدرت (بیشتر مادی) در سطح بین‌المللی برخوردار است؛

۲- «قدرت مطلق و التزامی غیرآشکار»^۳: «قدرت سازمانی و تشکیلات یک دولت»^۴ بر سایر دولت‌ها. این قدرت با بهره‌مندی از منابع مادی قدرت از سازمانی گسترده و نهادهای عمومی در سطح بین‌الملل جهت به کارگیری و اعمال قدرت خود در روابط با سایر دولت‌ها بهره‌مند می‌گردد. قدرت سازمانی و نهادی این دولت در حدی گسترده و عمیق است که می‌تواند دولت‌های دیگر را در راستای اهداف خود به التزام و پیروی‌های تشکیلاتی وا دارد؛

۳- «قدرت ساختاری»^۵: قدرتی که بر عوامل و منابع غیرمادی و معنوی قدرت بنا نهاده شده‌اند. در واقع، قدرت ساختاری بسیار گسترده، همه‌گیر، چند بُعدی و بسیار الزام‌آور است؛ زیرا تمامی جنبه‌های زندگی مادی و معنوی دولت‌های تحت حاکمیت برتر ساختاری را در بر می‌گیرد. رهیافت رئالیستی، بیشتر بُعد نخست قدرت (قدرت صریح و آشکار)، رویکرد لیبرالیستی، بُعد دوم قدرت (قدرت مطلق و التزامی غیرآشکار) و نگرش‌های مارکسیستی و خصوصاً رهیافت ماتریالیسم تاریخی مکتب گرامشی عموماً بر بُعد سوم قدرت به ویژه به عنوان مبنای قدرت هژمونیک تکیه می‌کنند (پورا احمدی، ۱۳۸۷: ۴۰-۳۹).

استفاده وی از واژه هژمونی به فهم او از قدرت مربوط است، اما بیانگر مفهومی از قدرت است که

¹ - International Political Economy (IPE)

² - The Explicit Power or The Power Over

³ - The Implicit Power or the Covert Power

⁴ - The Organizational and Institutional Power of the State

⁵ - The Structural Power

وسیع‌تر و غنی‌تر از آن چیزی است که معمولاً در آثار رئالیست‌های معاصر با آن روبه‌رو می‌شویم (هادن و وین جونز، ۱۳۸۳: ۴۷۳). در واقع هژمونی در وضعیت حاضر به استیلا بی چون چرای یک قدرت مسلط بازمی‌گردد که استیلا خود را با زور نیز می‌تواند برقرار کند. به عبارت دیگر امروزه هژمونی به اضافه زور قابل فهم‌تر است. چنین مسئله‌ای در نگاه رئالیست‌ها بسیار پر رنگ است. این مهم وجه ممیزه میان هژمونی وضعیت حاضر (بیشتر در نگاه رئالیست‌ها) و هژمونی در ابتدای شکل‌گیری آن است. هژمونی در نگاه‌های نخستین و گرامشین‌های حاضر در خود نوعی مشروعیت نهفته دارد. به عبارتی بهتر، در نظرگاه گرامشی، هژمونی قدرت سیاسی است که نه تنها از تغذیه اقتدار و نیروهای مسلح (ارتش، پلیس و غیره) حاصل می‌گردد، بلکه رهبران اخلاقی و روشنفکران نیز نقش کانونی در بسط هژمونی ایفا می‌کنند. در واقع، گرامشی استدلال می‌کند که، «با ظهور علم مدرن و فن‌آوری، کنترل اجتماعی کمتر از طریق استفاده از نیروهای فیزیکی (ارتش، پلیس و غیره) صورت می‌پذیرد و بلکه این موضوع از طریق توزیع یک سیستم ماهرانه درست شده از هنجارها و ضرورت‌ها» (Gramsci, 1981: 39)، توسط هژمون صورت می‌پذیرد. در این شکل از هژمونی، سلطه مبتنی بر رضایت طرفین و یا همان هژمونی ایدئولوژیک مورد نظر است (Simon, 1991: 22) & (Robinson, 2005: 2). این در حالی است که در نظام فکری والرشتاین و بر اساس نظریه نظام جهانی، هژمونی به عنوان وضعیتی است که در آن یک دولت مرکز از بقیه قدرتمندتر می‌شود. ساختارهای بین‌دولتی تحت حاکمیت فرآیندی مرکب از چرخه‌های طولانی‌اند که والرشتاین آنها را «چرخه هژمونیک»^۱ می‌نامد. انباشت سرمایه در شرایطی به حداکثر می‌رسد که ساختارهای بین‌دولتی نه به شکل‌گیری امپراطوری جهانی منجر شود (یعنی یک ساختار سیاسی فراگیر) و نه آنارشی نسبی با تعدد قدرت‌های بزرگ نسبتاً برابر (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۹۹).

ب. جهانی‌شدن در نگاه گرامشین‌ها

گرامشین‌ها نیز مانند بسیاری از جریان‌های فکری چپ مارکسیستی و نئومارکسیستی با بدبینی به

^۱ - Hegemonic Cycle

جهانی‌شدن، آن را نوعی جهانی‌کردن، سرمایه‌داری ساختن و یا لیبرالی نمودن اقتصاد، اندیشه، تفکر و غیره بشریت می‌دانند. این نوع تفکر اساساً جهانی‌شدن را نه محصول دوران حاضر، بلکه آن را به دوران عصر روشنگری باز می‌گردانند. از نظر آنان پس از این مدت است که در قرن نوزدهم و بیستم با تولد سرمایه‌داری صنعتی، تحکیم دولت - ملت‌ها و رشد تکنولوژی، جهانی نمودن به اوج می‌رسد. با این وجود به باور حتی گرامشین‌ها نیز دامنه و گستره جهانی‌شدن پس از جنگ جهانی دوم بسیار قابل توجه بوده است. این مسائل به خودی خود نظم جدیدی را شکل می‌دهد که هم‌جهت با گردانندگان پروسه جهانی‌شدن است. نظم جهانی کنونی در بر گیرنده مجموعه‌ای از ساختارهای تاریخی است که به دلیل تجدید ساختار سرمایه و پیشروی به سوی قطب راست طیف سیاسی، «لیبرال‌تر» و کالایی‌تر شده‌اند (Gill, 1995: 399). همچنین با توجهی که گرامشین‌ها به فرهنگ و ایدئولوژی نشان می‌دهند، گیل جهانی‌شدن را سیری به سوی «تمدن بازاری‌نگر»^۱ می‌داند. این نوع تمدن در بر دارنده شکل‌هایی فرهنگی، ایدئولوژیک و اسطوره‌ای پیشرفت سرمایه‌داری است. مدیریت این بازاری‌نگری در چارچوب گفتمان نولیبرالیسم جهانی‌شونده صورت می‌پذیرد که در سیمای تعامل فعالیت آزاد اقتصادی نمود می‌یابد (Gill, 1995: 399-400).

گرامشی‌های جدید استدلال می‌کنند که جهانی‌شدن به توسعه یک بلوک فراملی متشکل از بزرگترین شرکت‌های چندملیتی، بانک‌های جهانی، سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی و گروه‌های تجاری و بین‌المللی انجامیده است که در اغلب کشورهای سرمایه‌داری در حال فعالیت می‌باشند. بر طبق دیدگاه نظریه‌پردازان پیرو مدل گرامشی، تنها راه مقابله با این بلوک فراملی، ایجاد یک بلوک ضد هژمونیک است که در بر گیرنده مخالفان و ناراضیانی همچون کارگران، طرفداران حقوق بشر، محیط زیست‌گرایان، مصرف‌کنندگان و تشکل‌های زنان باشد. یک بلوک ضد هژمونیک با چنین ماهیتی خواهد توانست دیدگاه آزادسازی کنونی را با یک مدل دموکراتیک و مشارکتی بر پایه اصول سوسیالیسم جایگزین سازد (ساعی، ۱۳۸۷ الف: ۳۸).

پیروان مکتب گرامشی با نگاهی محتاطانه به جهانی‌شدن، آن را بخشی از پروسه سرمایه‌داری

^۱ - Market Civilisation

می‌پندارند که در آن قدرت‌های اقتصادی برتر به ویژه هژمون، توان رقابت را از کشورهای توسعه نیافته می‌گیرند. گرچه معتقدند که جهانی شدن به دلیل داشتن خصوصیات جهان‌نگرشی و پویایی‌های بین‌المللی در نظرگاه نخبگان و طبقات متوسط کشورهای جهان سوم مثبت جلوه می‌نماید. در واقع هژمون در جهانی شدن الزامات خود را با فراق بال بیشتری پی می‌گیرد و در بسیاری از موارد خواست خود را زیر پوشش جهانی شدن پنهان می‌نماید. کشور هژمون خواست هژمونیک خود را در زمینه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، زیر نظر سازمان‌ها و بنگاه‌های تازه تأسیس در جهانی شدن، جامه عمل می‌پوشاند. بنابراین می‌توان گفت، پیروان مکتب گرامشی به طور کلی با نگاهی بدبینانه به جهانی شدن، ویژگی‌های آن را در تضاد با رشد و توسعه کشورهای عقب‌مانده می‌دانند؛ و یا بهتر بگوییم جهانی شدن در جهت میل و خواست هژمون است. بنابراین طبق ابعاد مختلف جهانی شدن می‌توان نگاه پیروان مکتب گرامشی را مورد ارزیابی قرار داد:

(۱) بُعد سیاسی: می‌توان به جرأت گفت که با فروپاشی بلوک چپ کمونیستی و غالب شدن جریان لیبرالی به عنوان اندیشه و ایدئولوژی برتر، رگه‌های جهانی شدن و جهان‌وطنی بیشتر نمایان شد. سیر نظام‌های سیاسی به شکل نئولیبرالی آن مهمترین دستاورد جهانی‌سازی در بُعد سیاسی است. همین امر مهمترین دغدغه ذهنی پیروان مکتب گرامشی است که معتقدند نخبگان جهان سوم نیز میل زیادی به آن نشان می‌دهند. به همین علت جهانی نمودن اندیشه لیبرالی مهمترین گام برای جهانی نمودن سایر محورهای دنیای سرمایه‌داری است.

(۲) بُعد اقتصادی: با پر اهمیت بودن بُعد اقتصادی جهانی شدن، حلقه پیوندی میان این بعد جهانی شدن و سایر ابعاد وجود دارد. توجه به سایر ابعاد جهانی شدن از کنارگذر بعد اقتصادی عبور می‌کند. در واقع از دهه ۱۹۶۰ میلادی که اصطلاح جهانی شدن برای نخستین بار در فرهنگ لغات آکسفورد وارد شد، به عنوان فرآیندی اقتصادی شناخته شد. فرایندی که در آن به تدریج پدیده‌ها و روابط اقتصادی جنبه جهانی می‌یابند (سلیمی، ۱۳۸۶: ۵). بنابراین از یکسو پیروان مکتب گرامشی درصددند با پروردان مفاهیم اقتصادی جهانی شدن همچون، تولید، مصرف، انباشت، کالاگرایی یا کالاپرستی^۱ و غیره، آنها را با گفتمان‌های فرهنگی و قالب‌های اجتماعی در آمیزند. از سوی دیگر کوشش می‌نمایند تا نشان دهند که

^۱ - کلیدواژه مهم در اندیشه کارل مارکس.

جهانی شدن به این نتیجه محتوم ختم می گردد که در بازنمایی های اسطوره ای و ایدئولوژیک کنونی اش، تشخیص و برتری خاصی به نظام اقتصادی جهان با سلطه نهاد های سرمایه گذار و شرکت های فراملی ببخشد.

۳) بُعد فرهنگی: تأثیرات جهانی شدن فرهنگ به اندازه جهانی شدن اقتصاد دارای اهمیت است و حتی می توان آن را مهم تر از جنبه های اقتصادی دانست. یکی از دلایلی که در خاستگاه فکری پیروان مکتب گرامشی فرهنگ جهانی شده را اهمیت می بخشد، مبحث ساخت و شکل دادن به فرهنگ است. زیرا در آن قدرت مسلط و هژمون، فرهنگ و قدرت نرم را آنچنان که میل دارد شکل می بخشد. همچنین گسترش ارتباطات فرهنگی نیز عرصه اختیار دولت های ملی در زمینه رسانه های گروهی و از جمله مطبوعات به صورت روزافزونی در حال کاهش است. بدین سان، توده قابل ملاحظه ای از اقتدار در سطح جهانی و بین الملل در حال شکل گیری است که خواه ناخواه اقتدار سنتی را محو می کند (بشیریه، ۱۳۸۲: ۶۵۰-۶۴۹). امروزه نیز رقابت سخت زبان های انگلیسی و فرانسوی در جهان سوم و تولید و توزیع محصولات فرهنگی، سینمایی، صوتی و غیره، به این دو زبان، موجب تضعیف شدید و روبه رو شدن زبان های قومی و محلی در این کشورها با اضمحلال شده است (جاویدی، ۱۳۸۲: ۱۳۹). این علی الرغم برخی دیدگاه هایی است که معتقد هستند که زبان و برخی عناصر هویت بخش دیگر در برابر جهانی شدن ایستادگی می کنند (عیوضی، ۱۳۸۰: ۱۴۵-۱۴۶). بنابراین، با توجه به عنایت ویژه نظریه گرامشیسم به بُعد فرهنگی، از این منظر پیروان مکتب گرامشی به ویژه گیل جهانی شدن را سیری به سوی «تمدن بازارنگر» می دانند. این نوع تمدن در بر دارنده شکل هایی فرهنگی، ایدئولوژیک و اسطوره ای پیشرفت سرمایه داری است. مدیریت این بازارنگری در چارچوب گفتمان نولیبرالیسم جهانی شونده صورت می پذیرد که در سیمای تعامل فعالیت آزاد اقتصادی نمود می یابد (Gill, 1995: 399-400).

در کل باید گفت گرامشین ها با نگاهی محتاطانه به جهانی شدن، آن را بخشی از پروسه سرمایه داری می پندارند که در آن قدرت های اقتصادی برتر به ویژه هژمون، توان رقابت را از کشورهای توسعه نیافته می گیرند. گرچه معتقدند که جهانی شدن به دلیل داشتن خصوصیات جهان نگرشی و پویایی های بین المللی در نظرگاه نخبگان و طبقات متوسط کشورهای جهان سوم مثبت جلوه می نماید. در واقع هژمون در جهانی شدن الزامات خود را با فراق بال بیشتری پی می گیرد و در بسیاری از موارد خواست

خود را زیر پوشش جهانی شدن پنهان می‌نماید.

عوامل متعددی در گسترش اخیر تجارت، یکپارچه‌سازی اقتصاد رو به رشد و افزایش سهم توسعه تجارت نقش مهمی ایفا کرده‌اند. این خدمات عبارتند از: آزادسازی تعرفه‌ها و موانع دیگر برای تجارت، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از طریق تجارت و مذاکرات و موافقتنامه‌های سرمایه‌گذاری، اصلاحات ساختاری یک‌طرفه مستقل، فن‌آوری و نوآوری در حمل و نقل و ارتباطات، همبستگی بین‌المللی از طریق اقدامات حمایتی (مانند ترجیحات تجاری) و استفاده راهبردی از سیاست‌ها، آزمایش و نوآوری است (United Nations Conference on Trade and Development, 2008: vii). از طرفی یکسان شدن سیستم‌های اقتصادی در دنیا و از طرف دیگر تسلط نظام پولی تعدادی از کشورهای قدرتمند بر اکثر کشورها نیز کاری است که به طرق مختلف توسط تکنولوژی برتر، پول قوی‌تر، شرکت‌های چندملیتی که قاعدتاً متعلق به کشورهای صنعتی و اقتصادی قوی هستند، صورت می‌گیرد. در حال حاضر سازمان‌های بین‌المللی اقتصادی و به ویژه سه سازمان جهانی و مهم صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی نقش مهم و قابل توجهی را در پیشبرد و فرآیند جهانی شدن اقتصاد بر عهده گرفته‌اند. این سه سازمان با توصیه‌هایی که بسیار الزام‌آور هستند، اقتصادهای ملی را به سمت اقتصاد جهانی و حضور در آن هدایت می‌نمایند. به طوری که نظم نوین آتی اقتصاد جهانی در چارچوب اهداف و مأموریت‌های موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت گات و سازمان تجارت جهانی قابل تبیین خواهد بود.

۲. تأثیر سیاست‌های اقتصادی هژمون در سازمان تجارت جهانی بر کشورهای در حال توسعه

الف. الزامات هژمون در عصر جهانی شدن

نظم جهانی هژمونیک ابتدا از طریق پویایی نظم اجتماعی داخلی تبلور و ظهور می‌یابد یعنی نظامی که ابتدا در سطح ملی ظاهر شده و در این سطح هژمونی ملی اقدام به برقراری نظم عمومی و ملی جهت تسهیل روابط تولیدی و نهادینه کردن تولید و انباشت سرمایه اقدام کرده است. نظم جهانی هژمونیک سپس به وسیله دولت هژمونیک در سطح روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسی بین‌الملل گسترش یافته و نهادینه می‌شود تا بدین ترتیب کارکرد نظام جهانی را تحت حاکمیت دولت مزبور تضمین کند.

برای مثال، کاکس به این نکته توجه خاص و اهمیت ویژه آن را گوشزد می‌کند که «نظم هژمونیک جهانی آمریکا» از طریق نهادهای بین‌المللی همچون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی توسعه، به دنبال این هدف عمده بود که به نوعی فشارهای اجتماعی - ملی و نیز نیازمندی‌ها و ضرورت‌های رو به رشد و گسترده اقتصاد جهانی را در یک راستا و حول یک محور هماهنگ کرده و آنها را با هم آشتی دهد. به بیانی دیگر، دولت آمریکا با ایجاد، تقویت، گسترش و حمایت از کارکرد نهادی اقتصادی بین‌المللی، به برقراری نظم هژمونیک جهانی پرداخته و بدین ترتیب در راستای برآورده کردن اهداف و منافع و رفع نیازهای ملی و بین‌المللی اقدام کرده است (پوراحمدی، ۱۳۸۷: ۴۹-۴۸).

هژمون در نظام اقتصاد بین‌المللی الزاماتی را بر سایر کشورها اعمال می‌نماید که عبارتند از:

- حوزه سیاسی - دیپلماتیک: در این حوزه هژمون بر ساختار سیاسی بین‌المللی حاکم است و نوع روابطی که میان بازیگران سیستم صورت می‌پذیرد، به هژمون مربوط است. از مهمترین ابزارهای این حوزه که در دست هژمون قرار دارد، سازمان‌های بین‌المللی با کارکرد سیاسی از جمله سازمان ملل متحد می‌باشد.

۱) حوزه نظامی - امنیتی: حوزه فوق با قدرت سخت ارتباط پیدا می‌کند که هژمون از بالاترین سطح قدرت نظامی و امنیتی برخوردار است. ابزارهای مهم در دست هژمون در این حوزه، ارتش هژمون، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی با کارکرد نظامی - امنیتی مانند سازمان ناتو و شورای امنیت است.

۲) حوزه اقتصادی: کشور هژمون با داشتن بیشترین ثروت و توسعه‌یافته‌ترین اقتصاد جهان در این حوزه به اعمال سلطه خود بر بخش‌های تولید، تجارت و مالیه بین‌المللی می‌پردازد (See: Dumenil and Levy, 2004). شکل نظام اقتصادی مورد تأیید هژمون (اقتصاد لیبرال)، واحد پول کشور هژمون و سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی همچون بانک جهانی (See; Ünay, 2010)، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی از مهمترین ابزارهای هژمون در این حوزه محسوب می‌شود. تحریم‌های اقتصادی نیز، ابزاری جهت نیل به اهداف و مقاصد سیاسی است (به‌روزی‌فر، ۱۳۸۳: ۱۹۵).

۳) حوزه فرهنگی - اجتماعی: این حوزه از مهمترین حوزه‌های مورد استفاده در دست هژمون است؛ بدان علت که هژمون، مشروعیت و بازتولید هژمونی‌اش را از طریق این حوزه صورت می‌دهد. دولت هژمون از این حوزه به گونه‌ای سود می‌برد که وضعیت فعلی جوامع به عنوان مفروض تلقی گردد؛ به عبارتی،

کشورها در پی تغییر وضع موجود نروند. از مهمترین ابزار این حوزه، رسانه‌های سمعی و بصری، اینترنت، دانشگاه‌ها، نشریه‌ها، مطبوعات، جوایز بین‌المللی از جمله جایزه نوبل، سینما می‌باشد. شرکت‌ها و دولت (هژمون) می‌تواند در این زمینه از نابرابری‌های دیجیتالی جهت محدودیت بهره‌وری اقتصادی نیز استفاده نماید (Kvasny and Truex, 2001, 403).

از نظر کاکس روند نظم جهانی موجود را می‌توان به عنوان یک مفهوم سیستم جهانی متشکل از سه جزء اصلی؛ یک اقتصاد جهانی، یک سیستم بین‌دولتی و یک زیست‌گُره^۱ یا اکوسیستم جهانی دانست (Cox, 1996: 494). کاکس همچنین دو هژمون را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد (بریتانیا و ایالات متحده) و معتقد است که عقیده حاکم و هژمونیک از نظر آنها «تجارت آزاد» بوده است. این ادعا که چنین نظامی برای همگان سودمند است، آنچنان به طور گسترده پذیرفته شده که جایگاه «عقل سلیم» را پیدا کرده است. با این حال، واقعیت این است که تجارت آزاد بسیار به سود هژمون است، در حالی که منافع آن برای کشورها و مناطق پیرامونی آن طور که باید، مشخص نیست (هادن و وین‌جونز، ۱۳۸۳: ۴۷۷). ایالات متحده به عنوان هژمون پس از جنگ سرد، در شرایط تک قطبی و فائق در قابلیت‌های اقتصادی و نظامی، و عدم مخالفت جدی در درون سیستم، پایه‌ای از اعتماد به نفس آمریکایی را در دهه ۱۹۹۰ گذاشت (Cox, 2001: 329-330). از نظر ایکنبری «قدرت جهانی آمریکا (نظامی، اقتصادی، تکنولوژیکی، فرهنگی و سیاسی) یکی از واقعیت‌های عصر ما است. پیش از این هرگز کشوری به این قدرتمندی و بی‌نظیری وجود نداشته است... جهان وارد عصر تک قطبی آمریکایی شده است» (Ikenberry, 2005: 133). آمریکا همچنین سردمدار استفاده از تحریم‌های اقتصادی در تعقیب اهداف سیاست خارجی در سراسر جهان به شمار می‌رود (ن. ک به: به‌روزی‌فر، ۱۳۸۳: ۲۰۲-۲۰۱).

کاکس به این نکته توجه خاص و اهمیت ویژه آن را گوشزد می‌کند که «نظم هژمونیک جهانی آمریکا» از طریق نهادهای بین‌المللی همچون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی توسعه، به دنبال این هدف عمده بود که به نوعی فشارهای اجتماعی-ملی و نیز نیازمندی‌ها و ضرورت‌های رو به رشد و

¹ - Biosphere

گسترده اقتصاد جهانی را در یک راستا و حول یک محور هماهنگ کرده و آنها را با هم آشتی دهد. به بیانی دیگر، دولت آمریکا با ایجاد، تقویت، گسترش و حمایت از کارکرد نهادی اقتصادی بین‌المللی، به برقراری نظم هژمونیک جهانی پرداخته و بدین ترتیب در راستای برآورده کردن اهداف و منافع و رفع نیازهای ملی و بین‌المللی اقدام کرده است. بانک جهانی هم که پس از تشکیل در سال ۱۹۴۴، دو هدف عمده، اول، بسیج منابع مالی^۱ از هر دو پس‌انداز منابع خصوصی و عمومی، و دوم، اعطای وام منابع انباشته برای پروژه‌های توسعه برای کشورهای خواهان وام در «چه» و «چگونگی» توسعه (Ünay, 2010: 44)، را دنبال می‌نمود، همواره در خدمت قدرت ایالات متحده آمریکا قرار داشته است.

نقش برجسته فرهنگ و اجتماع در رویکرد مکتب گرامشی، درک جایگاه هژمون را نظام بین‌الملل قابل فهم‌تر می‌سازد. حقیقت این است که در جهانی که ماهواره‌ها، رسانه‌هایی همچون رادیو و تلویزیون را جهانی کرده و امکان ارتباط فرامرزی را بین آنها پدید آورده‌اند، تولید و بیشتر اطلاعات و برنامه‌ها و کنترل بیشتر ایستگاه‌های ماهواره‌ای در اختیار آمریکا و اروپا است. «ایالات متحده ۶۵٪ جریان بین‌المللی تلویزیون، ۵۰٪ سینما، ۹۰٪ توزیع نوارهای ویدئویی را کنترل و جهان را در الگوی جامعه و نمونه مصرفی اش غرق می‌کند. این شامل ۴۵٪ ماهواره‌های جهان نیز می‌شود. خبرگزاری‌های یونایتدپرس و آسوشیتدپرس روزانه ۳۷ میلیون کلمه گزارش می‌کنند که با اضافه رویتر و فرانس پرس بالغ بر ۴۵ میلیون کلمه می‌شود. در حالی که خبرگزاری جنبش غیرمتعهدها به سختی ۱۰۰ هزار کلمه صادر می‌کند که آن هم به دلیل انتشار محدود تأثیر کمی دارد» (سلیمی، ۱۳۸۸: ۳۸۶). چنین واقعیت‌هایی نشان از الزامات نرم فرهنگی هژمون دارد که اذهان مردمان را چه در کشورهای توسعه یافته و چه در کشورهای در حال توسعه به خود معطوف می‌دارد. برتری محسوس در این زمینه، مشروعیت و قابل پذیرش بودن سیاست‌های هژمون را به دنبال خواهد داشت.

ب. تثلیث نامقدس برای کشورهای در حال توسعه

ویژگی‌های روند جهانی شدن عبارت‌اند از بین‌المللی شدن تولید، تقسیم کار جدید بین‌المللی، حرکت

^۱ Mobilizing Financial Resources

مهاجرت از جنوب به شمال و محیط رقابتی جدید که در جریان جهانی شدن پیدا می‌شود (ساعی، ۱۳۸۷: ب: ۷۵). یک سری سیاست‌ها و استراتژی‌های نظام اقتصادی جهانی باعث قدرت‌یابی هر چه بیشتر شرکت‌های چند ملیتی^۱ کشورهای مرکز گردیده است که به عنوان کنشگرانی قدرتمند امروزه در عرصه نظام بین‌الملل نقش آفرینی می‌کنند و در واقع در این روند، جهانی شدن به صورت کاتالیزوری برای قدرت‌یابی این گونه نهادهای بین‌المللی عمل می‌نماید.

به طور کلی در حوزه اقتصاد بین‌الملل سه نهاد عمده را متولی جهانی‌سازی می‌دانند: صندوق بین‌المللی پول^۲، بانک جهانی^۳ و سازمان تجارت جهانی^۴. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی هر دو، حاصل کنفرانس پولی و مالی «برتون وودز»^۵ هستند که در سال ۱۹۴۴ در «نیوهامپشایر»^۶ آمریکا تشکیل شد و بخشی از تلاش‌های هماهنگ شده‌ای بود که برای تأمین مالی بازسازی اروپا بعد از جنگ و اجتناب از رکودهای اقتصادی آینده صورت گرفت.

سازمان تجارت جهانی نیز محصول هشتمین موافقتنامه دور اروگوئه (شروع مذاکرات در سال ۱۹۸۶ در پونتادلسته اروگوئه انجام شد و در ۱۵ دسامبر ۱۹۹۳ با امضای ۱۱۷ کشور در مراکش خاتمه یافت) است و در اول ژانویه ۱۹۹۵ رسماً تشکیل شد و متجاوز از یکصد کشور تا ماه ژوئیه همان سال با آن موافقت کردند.

این سه نهاد بین‌المللی را «جری مندر» رئیس همایش بین‌المللی جهانی شدن در ۴ آوریل ۲۰۰۰ طی یک سخنرانی به عنوان «تثلیث نامقدس» یاد می‌کند که با اهداف خود، بیشتر از آنچه که انتظار می‌رود به مردم و حتی کره زمین زیان می‌رسانند (هانتز و یایتز، ۱۳۸۴: ۳۶۳). به هر حال، عاری از هر نوع نگاه و نتایج پیش آمده، باید بدانیم که به قول استیگلیتز^۷ «این نهادها واقعاً فکر می‌کنند که دارند به

^۱ - Multinational Corporation (MNC)

^۲ - International Monetary Fund (IMF)

^۳ - World Bank

^۴ - World Trade Organization

^۵ - Bretton Woods

^۶ - New Hampshire

^۷ - جوزف استیگلیتز عضو سابق شورای مشاوران اقتصادی دوران کلینتون، اقتصاددان ارشد بانک جهانی (۲۰۰۰-۱۹۹۷) و برنده نوبل اقتصادی سال ۲۰۰۱.

رشد و توسعه کشورهای در حال توسعه کمک می‌کنند!» (استیگلیتز، ۱۳۸۲: ۱۲). در واقع این سه نهاد بین‌المللی در جهت سیاست‌های کشورهای شمال حرکت می‌کنند و کشورهای در حال توسعه‌ای که می‌خواهند پیشرفت نمایند در مسیر دیکته شده این نهادها باید حرکت کنند. بانک جهانی از فردای جنگ جهانی دوم تبدیل به محل نفوذ و اعمال سیاست‌های اقتصادی آمریکا گردید، صندوق بین‌المللی پول که با حمایت آمریکا برای بازسازی اقتصاد ویران و جنگ زده اروپا تأسیس شده بود در طی زمان به محل نفوذ و اعمال سیاست‌های اقتصادی اروپایی‌ها تبدیل شده است و نهایتاً سازمان تجارت جهانی نهادی هم برای به اثبات رساندن حقانیت اقتصاد لیبرال می‌باشد و هم ابزاری برای اعمال سیاست‌های اقتصادی کشورهای قدرتمند توسعه یافته است.

سیاست‌های اقتصادی که کشورهای توسعه یافته اعمال می‌کنند مربوط به برقراری تعرفه‌های بالایی در برخی بخش‌هایی است که کشورهای در حال توسعه در آن «مزیت نسبی» دارند. ک به: خور، (۱۳۸۹)؛ به عبارتی کشورهای در حال توسعه که پس از خارج شدن از دوران استعمار، و با توجه به میراث «رشد نامتوازن» در برخی بخش‌ها روبه‌رو گردیدند، به صورتی که بخشی از تولید در آن فریه گردید و در آن بخش مزیت نسبی کسب نمودند؛ با تداوم تعرفه‌های سنگین کشورهای پیشرفته، حتی در آن بخش‌ها نیز دچار مشکل شدند.

چرخندگان اقتصاد بین‌المللی در این دوران نوعی از استعمار و استثمار را بر کشورهای در حال توسعه تحمیل نمودند که ظاهری ناپیدا داشت. تبلیغات و حوزه فرهنگ نقشی برجسته در این میان ایفا نمود. به هر حال دورانی رقم خورد که سیاست‌های اقتصادی کشورهای قدرتمند تعیین می‌نمود «چه کشوری؟، چه کالایی؟، به چه میزانی؟ و به چه قیمتی؟ تولید نماید». سیاستی که برخی از نظریه‌پردازان را واداشت تا نسخه قطع روابط میان شمال و جنوب را جهت توسعه و پیشرفت برای کشورهای کمتر توسعه یافته را تجویز نمایند. نسخه‌ای که به نظر مختصات تشکیل‌دهنده درون آن نیز باید از کشورهای توسعه یافته تأمین می‌گشت و به همین خاطر قطع رابطه بین شمال و جنوب به سیاستی ناکارآمد بدل شد. پیشرفت و توسعه برخی کشورهای آمریکای جنوبی و به ویژه جنوب شرق آسیا این ظن را بیشتر تقویت نمود که شورهای پیشرفتی می‌نمایند که همسو با سیاست‌های کشورهای توسعه یافته و به ویژه هژمون باشند.

پ. کشورهای در حال توسعه و سازمان تجارت جهانی

(۱) فرصت‌ها

کشورهای جهان سوم که در سال ۱۹۵۰ تقریباً ۶۵ درصد از مجموع جمعیت جهان را در اختیار داشتند، تا سال ۲۰۰۰ حدود ۸۰ درصد جمعیت دنیا را به خود اختصاص دادند. این کشورها در ایجاد قواعد و تصمیم‌گیری‌های مرتبط با اقتصاد سیاسی جهان تأثیر ناچیزی دارند. علاوه بر وضعیت نابسامان سیاسی و اقتصادی اکثر کشورهای توسعه یافته، اختلافات عمده‌ای در میان آنها وجود دارد که مانع از اتخاذ اقدامات مشترک توسط آنان می‌شود. به عنوان مثال پدیده فقر به سرعت در بین مردم کشورهای کمتر توسعه یافته در حال گسترش است. سازمان ملل ۴۸ کشور از کشورهای کمتر توسعه یافته را به عنوان «توسعه‌نیافته‌ترین کشورها» مشخص کرده است چرا که این کشورها از درآمدهای پایین، سود اندک و منابع طبیعی کم برخوردارند و اکثر این کشورها در آفریقا و آسیا قرار دارند (خور، ۱۳۸۹: ۱۷۲).

کشورهای عضو سازمان تجارت جهانی اکنون (با ۱۵۰ عضو)، بیش از ۹۷ درصد تجارت جهانی را در دست دارند. بنابراین تقریباً کل تجارت جهانی در دست اعضای این سازمان و تابع قواعد و مقررات آن است و اعضای این سازمان حتی با کشورهای غیر عضو هم حاضر نیستند در چارچوبی نازل‌تر از قواعد و مقررات این سازمان رابطه داشته باشند. از بین ۱۵۰ کشور عضو سازمان تجارت جهانی ۱۲۵ کشور به عنوان اعضای اولیه (گات^۱) به شمار می‌روند و ۲۵ کشور نیز بعداً ملحق شده‌اند. همچنین از بین ۴۶ کشور غیرعضو، ۳۱ کشور به عنوان عضو ناظر در این سازمان حضور دارند. از بین آنها ۲۶ کشور در حال الحاق و سه کشور واتیکان، سانتومه و پرنسپ، گینه استوایی خارج از فرآیند الحاق قرار دارند. دو کشور (ایران و سوریه) متقاضی الحاق و ۱۵ کشور (ترکمنستان، کره شمالی، تیمور شرقی، سومالی، اریتره، لیبیا، کمور، موناکو، سان‌مارینو، جزایر مارشال، جزایر میکرونزی، کریباتی، ناتورو، پالائو و تووالو) نیز که متقاضی الحاق به WTO نیستند به عنوان کشورهای غیرناظر به حساب می‌آیند. با توجه به ترکیب کشورهای عضو و ناظر در این سازمان، باید اذعان داشت که قواعد و مقررات WTO به هنجارهای بین‌المللی در زمینه تجارت تبدیل شده است. سایر کشورهای جهان چه عضو این سازمان باشند و چه نباشند چاره‌ای جز رعایت این هنجارهای بین‌المللی ندارند. به همین دلیل، دیگر صحبت

^۱ - General Agreement on Tariffs and Trade

کردن از پیوستن یا عدم پیوستن به WTO معنا ندارد و قرار داشتن در خارج از این سازمان به معنای انزوای بین‌المللی این‌گونه کشورها از قواعد اقتصاد جهانی است (هاشمیان اصفهانی و گرجی، ۱۳۸۶: ۱۴-۱۳).

اصول سازمان تجارت جهانی این است که کشورهای در حال توسعه با عضویت در این سازمان از افزایش صادرات و درمان بهره‌مند می‌گردند (Pandey, 2008: 2). این اصل در حالی مطرح است که بیش از دو سوم اعضای سازمان تجارت جهانی را کشورهای در حال توسعه تشکیل می‌دهند. مقررات مربوط به توسعه کشورهای در حال توسعه، که در طول چند دهه قبل از تأسیس سازمان تجارت جهانی شکل یافته بودند، از طریق موافقتنامه گات به سازمان تجارت جهانی منتقل گردیدند. موافقتنامه‌های سازمان تجارت جهانی نیز هر یک رفتار ویژه‌ای را با کشورهای در حال توسعه به اشکال مختلف پیش‌بینی نموده‌اند. به طور کلی این مقررات را به سه دسته عمده تقسیم می‌شوند:

الف) مقررات ناظر بر تسهیل تجارت کشورهای در حال توسعه؛

ب) انعطاف بیشتر برای کشورهای در حال توسعه در پذیرش تعهدات؛

پ) ارائه کمک‌های فنی به کشورهای در حال توسعه.

این کمک‌ها جهت یاری کشورهای توسعه‌نیافته نسبت به حجم وسیع تعهدات آنها می‌باشد که بتوانند از عهده تعهدات خود در موافقتنامه‌های سازمان تجارت جهانی برآیند و شامل ترتیبات مختلفی با هدف ارائه کمک‌های فنی به منظور ایجاد ظرفیت‌های تخصصی، سازمانی و حقوقی لازم جهت همگرایی بیشتر کشورهای در حال توسعه در نظام تجاری چندجانبه در موافقتنامه‌های مختلف سازمان تجارت جهانی است (بیدآباد، ۱۳۸۷: ۴۹-۴۸).

پیتر ساترلند^۱ دبیرکل سابق سازمان تجارت جهانی در مقاله خود در مجله مالیه توسعه^۲ اظهار می‌دارد که علیرغم اعتقاد برخی از مخالفین سرسخت جهانی‌شدن که تصور می‌شود شرکت‌های چندملیتی به هیچ چیز غیر از استثمار زحمتکشان و فرار از مالیات فکر نمی‌کنند، شواهد نشان می‌دهد که کشورهایی که در این میان موفق گشته‌اند ممالکی بوده‌اند که توانسته‌اند سرمایه‌گذاری خارجی را به نحو

^۱ - Peter Saterland

^۲ - Finance Development

احسن جذب نمایند. در این کشورها سطح دستمزدها تا حد قابل ملاحظه‌ای بالا رفته و استانداردهای محلی در زمینه‌های کلیدی مدیریت تکنولوژی در محیط زیست ارتقاء یافته است. این امر منجر به مشارکت کشورهای مزبور به شکلی مؤثرتر در فرآیند جهانی‌شدن گردید (ساعی، ۱۳۸۷: ۸۷-۸۶). بیش از ۴۰ عضو از اعضای سازمان تجارت جهانی در حال حاضر از کاربران فعال سیاست ضد دامپینگ^۱ هستند؛ و کشورهای در حال توسعه برخی از جدیدترین و شایع‌ترین این کاربران هستند. در عین حال بسیاری از کشورهای در حال توسعه با استفاده از قوانین ضد دامپینگ، محدود کردن واردات، بسیاری از آنها نیز با توجه به اشکال دیگر از انعطاف‌پذیری در سیاست‌های تجاری سازمان تجارت جهانی و موافقت با اتصال به تعرفه‌های خود را شروع کرده‌اند (Bown, 2008: 255).

بر اساس موارد ذکر شده فوق و تعداد اعضای کشورهای کمتر توسعه یافته و در حال توسعه، این گروه از کشورها به دنبال برخی تغییرات در ساختار و سیاست‌های سازمان تجارت جهانی هستند که در آن سیاست‌های این دسته از کشورها نیز با اولویت بیشتری در دستور کار سازمان قرار گیرد. طبق این، دور مذاکرات سازمان تجارت جهانی در دوحه در سال ۲۰۰۱، رسماً به عنوان «دستور کار توسعه دوحه»^۲ نامگذاری شد و این نشان می‌دهد اولویت کمک به کشورهای در حال توسعه بیش از آزادسازی تجاری بوده است. این اولویت نتیجه یک همبستگی جهانی است که پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ صورت گرفت. دستور کار توسعه منعکس‌کننده این واقعیت است که کشورهای در حال توسعه در حال حاضر اکثریت اعضای سازمان تجارت جهانی را تشکیل می‌دهند و بنابراین آیا می‌توانند قوانین تجاری جدید را تعیین نمایند یا نه. بسیاری از کشورهای در حال توسعه بر این باورند که دور مذاکرات قبلی سازمان تجارت جهانی ایجاد قوانینی که در درجه اول به نفع کشورهای صنعتی یا درآمد بالا بوده است. بنابراین اصلاح معادلات برای ایجاد فرصت برای همه کشورهای جهان به خاطر آسیب‌پذیری خاص کشورهای فقیرتر لازم است (Polaski, 2006: 1).

نکته قابل تأمل دیگر این است که کشورهای در حال توسعه پتانسیل بسیار مناسبی برای تداوم رشد و پیشرفت اقتصادی دارند و در بسیاری از موارد می‌توانند آن را ادامه دهند. واقعیتی امیدوارکننده این

^۱ - Antidumping

^۲ - Doha Development Agenda

است که رشد و پیشرفت بسیاری از این کشورها در روابط اقتصادی متقابل با یکدیگر صورت گرفته است که نشان از همکاری‌های بیشتر در آینده و داشتن نقشی بیشتر در اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. در عصر جهانی‌شدن، به باور بسیاری از نظریه‌پردازان و صاحب‌نظران کشورهای در حال توسعه نقشی مهم در آینده سازمان تجارت جهانی خواهند داشت. در میان این دسته از کشورها، گروه بریک^۱ بسیار تأثیرگذار در آینده سازمان تجارت جهانی در زمینه‌های کلیدی مانند انرژی، تغییرات آب و هوایی و سرمایه‌گذاری^۲ می‌باشند. با نگاهی به جلو در طول یک دهه آینده، این پنج کشور به احتمال زیاد به محورهای اصلی و کمکی برای موفقیت و یا شکست سازمان تجارت جهانی به حساب می‌آیند (Schott, 2009: 3-4).

۲) چالش‌ها

اداره امور اقتصادی جهان در سطوح بین‌المللی مثلاً حوزه بازاریهای مالی که توسط صندوق بین‌المللی پول، حوزه تجارت که توسط سازمان جهانی تجارت و حوزه سیاست‌های اقتصادی که توسط گروه هشت اداره می‌شوند، در حد قابل قبولی به محوری‌ترین مسئله اقتصاد سیاسی جهان یعنی تفاوت زیاد بین ثروت و درآمد کشورها توجه ندارد. اولین توجهات در این زمینه در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در برنامه‌های کمک اقتصادی عموماً محدود به شرایط خاصی مثل قحطی بود (شکوی، ۱۳۸۹: ۶۸-۶۷).

با حضور بازیگران مهم اقتصادی از طرف ملل مختلف به ویژه نهادهای بین‌المللی نظیر WTO، تشکیل بلوک‌های اقتصادی منطقه‌ای و اتحادیه‌های راهبردی، راه‌های منطقی برای تحکیم قدرت و جبران ضعف به نظر می‌رسند. تشکیل این بلوک و اتحادیه‌ها، با توجه به این که مواد خام، نیروی کار، محل‌های تولید و بازارها نیز روز به روز از حوزه نفوذ و کنترل ملی بیشتر خارج می‌شوند، به نوبه خود موجب افزایش آسیب‌پذیری اقتصاد و کاهش امنیت اقتصادی، نسبت به کنترل و افزایش وابستگی شده، مشکلات موجود در زمینه‌های: (۱) مدیریت اقتصاد ملی، (۲) برخورد با مسأله بی‌ثبات کننده شکاف بین فقیر و غنی، (۳) استفاده مؤثر از کمک و فشار اقتصادی را تشدید می‌نماید (هاشمیان اصفهانی و گرجی،

^۱ - "BRICKs" (Brazil, Russia, India, China, and Korea)

^۲ - Investment

کشورهای در حال توسعه و کمتر توسعه یافته استدلال می‌کنند از زمان مذاکرات آزادسازی تجاری جدید در حال حاضر مصرف در بخش کشاورزی و خدمات، به علاوه بررسی اجباری در موافقتنامه TRIPS^۱ ظرفیت خود را برای مذاکره به طور مؤثر به این حد کشیده شده است که آنها دیگر نمی‌توانند مسئولیت رسیدگی به هرگونه مسائل (به اصطلاح مسائل سنگاپور^۲ نامیده می‌شود) تجارت و رقابت، تجارت و سرمایه‌گذاری، شفافیت در دولت اکتسابی، تسهیل تجارت و بازار دسترسی برای کالاهای غیرکشاورزی در دستور مذاکرات گنجانده شده است (La Vina and Paolo Yu, 2002: 4).

با وجود اینکه در محدوده زمانی معین از طریق آزادسازی تجاری تحت نظارت WTO/ GATT، تکمیل اصلاحات یکجانبه صورت گرفته است، اما بسیاری از کشورهای در حال توسعه نتوانسته‌اند در اقتصاد جهانی ادغام گردند. برای فقیرترین کشورها، یک استراتژی چندجانبه لازم است به منظور تقویت سیستم تجارت جهانی که بسیار از دستور کار سازمان تجارت جهانی خارج شده است. مهمترین سهم سازمان تجارت جهانی می‌تواند از چشم‌انداز توسعه، به منظور بهبود شرایط بازار (برای دسترسی به کالاها و خدمات) و اطمینان از اینکه قوانین تجارت برای کشورهای در حال توسعه استفاده می‌شوند. افزایش ظرفیت تجارت نیاز به اقدام هماهنگ در خارج از سازمان تجارت جهانی (برای کمک به تجارت) و همچنین عدم اقدامات یکجانبه توسط هر دو کشورهای صنعتی و در حال توسعه برای کاهش تعصبات ضدتجاری دارد (Hoekman, 2002: 1).

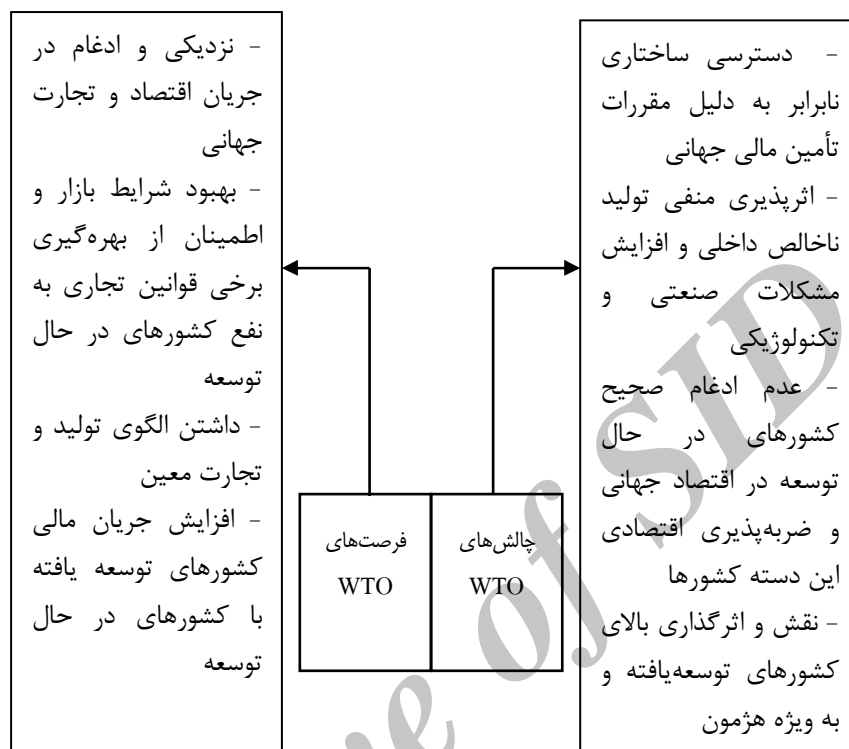
به طور کلی اثرات الحاق به سازمان تجارت جهانی در یک پانل از کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه در می‌یابیم که الحاق، به طور متوسط دارای اثرات مثبت بر تولید ناخالص داخلی و صادرات کشورهای توسعه یافته و دارای تأثیر منفی بر تولید ناخالص داخلی بسیاری از کشورهای در حال توسعه با اثرات منفی بر روی صادرات تعدادی از آنها دارد. این اثرات منفی به خصوص در آفریقا قابل توجه‌تر است و این نتایج درگیری روشنی در ارتباط با سیاست تجاری و رشد، به نقطه‌ای برای مقابله با چالش -

^۱ - Trade-Related Aspects of Intellectual Property Rights (TRIPS)

^۲ - Singapore Issues

هایی برای بسیاری از کشورها در فرآیند جهانی شدن است (Ashrafzadeh and et al., 2011: 58).

نمودار مهمترین چالش‌ها و فرصت‌های WTO برای کشورهای در حال توسعه



نتیجه‌گیری

گرچه طی دهه‌های اخیر و در پی کنفرانس‌ها و کنوانسیون‌های مختلف از سوی نهادهای مختلف بین‌المللی، گام‌هایی در جهت پیشرفت کشورهای در حال توسعه برداشته شد، ولی مؤکداً باید گفت امروزه نهادهایی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که محصول سیستم برتون وودز هستند، همچنان به عنوان ابزاری مهم برای دیکته کردن سیاست‌های اقتصادی کشورهای پیشرفته و هژمون بر کشورهای در حال توسعه محسوب می‌شوند. کشورهای در حال توسعه به دلیل وابستگی به وام‌های این

نهادهای بین‌المللی، مجبور به اطاعت از چینش سیاست‌های کشورهای تصمیم‌گیری از جمله در خصوص برنامه‌های تعدیل ساختاری در آنها نیز می‌باشند. سیاست‌های اقتصادی بین‌المللی که در دهه‌های اخیر و به طور مشخص پس از دور اروگوئه پی‌ریزی شد، به نوعی تکمیل‌کننده سیستم نابرابر و ناعادلانه برتون وودز است. سازمان تجارت جهانی و نظام تصمیم‌گیری آن، این مسئله را به جد تأیید می‌کند. هژمون و سیاست‌های اقتصادی‌اش نقش اصلی را در تداوم چنین نابرابری‌هایی دارد. الزامات هژمونیک و ابزارهای در دست آن، توسعه و پیشرفت را به صورتی گزینشی برای کشورهای در حال توسعه به ارمغان می‌آورد. همچنین به دلیل سلطه هژمون بر حوزه فرهنگی - اجتماعی، چنین فعل و انفعالاتی کاملاً موجه و طبیعی جلوه می‌کند. یعنی کشورهای در حال توسعه در اثر تبلیغات ابزارهای مشروعیت‌بخشی هژمون، دچار نوعی آگاهی کاذب می‌گردند که در آن پیشرفت و توسعه کشورهای شمال را نتیجه سعی و تلاش مردمان آن می‌دانند و هیچ جایگاهی برای سیاست‌های ناعادلانه اقتصادی این کشورها قائل نمی‌شوند. همچنین باید گفت که توسعه و پیشرفت برای کشورهای در حال توسعه زمانی میسر می‌شود که عمده توجه این کشورها تنها معطوف به ساختارهای نابرابر اقتصادی بین‌المللی نگردد و بلکه از تحولات هر چند ناچیز بین‌المللی به نفع کشورهای کمتر توسعه یافته بیشترین بهره را ببرند و در جهت تقویت و اصلاح ساختارهای داخلی خود استفاده نمایند. واقعیت این است که ساختارهای برخی از این کشورها مانعی برای توسعه مورد نظر است به همین علت در برخی موارد کشورهای در حال توسعه بیش از آنچه باید هزینه کنند هزینه می‌نمایند. بنابراین این کشورها در کنار توسعه نیازمند توجه به برخی معضلات و مشکلات درونی خود هستند تا تسریع پیشرفت و توسعه را با کندی مواجه نسازند. ساختارهای تحمیلی دوران استعمار و استثمار، وضعیت بیمارگونه‌ای را برای اقتصاد کشورهای در حال توسعه رقم زده است که تا رسیدن به نقطه‌رهایی از آن فاصله چشمگیری وجود دارد.

منابع فارسی

- استیگلیتز، جوزف (۱۳۸۲)، *جهانی سازی و مسائل آن*، ترجمه حسن گلریز، تهران: نشر نی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۳)، *تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم: اندیشه های مارکسیستی (۱)*، چاپ پنجم، تهران: نشر نی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲)، *عقل در سیاست: سی و پنج گفتار در فلسفه، جامعه شناسی و توسعه سیاسی*، تهران: انتشارات نگاه معاصر.
- بهروزی فر، مرتضی (۱۳۸۳)، «اثر تحریم های یکجانبه امریکا بر اقتصاد بازرگانی ایالات متحده و بازارهای جهانی انرژی»، *فصلنامه پژوهشنامه بازرگانی*، شماره ۳۳.
- بیدآباد، بیژن (۱۳۸۷)، «سازمان تجارت جهانی و الحاق ایران: پیش نیازهای اصلاح ساختار اقتصاد کشور»، قابل دسترسی در: www.bidabad.com/doc/wto-iran-ketab.pdf
- پوراحمدی، حسین (۱۳۸۷)، «اقتصاد سیاسی هژمونی چندجانبه گرا: سنتز مفهوم هژمونی در پارادایم های لیبرالیستی و گرامشین»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال سوم، شماره ۲.
- جاویدی، شهرروز (۱۳۸۲)، «جهانی شدن و مرگ زبان ها»، *ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۹۴-۱۹۳.
- چرنوف، فرد (۱۳۸۸)، *نظریه و زیرنظریه در روابط بین الملل: مفاهیم و تفسیرهای متعارض*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- خور، مارتین (۱۳۸۹)، *جهانی شدن و جنوب (برخی مباحث انتقادی)*، چاپ سوم، ترجمه احمد ساعی، تهران: انتشارات قومس.
- ساعی، احمد (۱۳۸۷ الف)، «جستاری درباره چشم اندازه های نظری نسبت به اقتصاد سیاسی جهانی»، *مطالعات سیاسی*، سال اول، شماره ۱.
- ساعی، احمد (۱۳۸۷ ب)، «جهانی شدن و رابطه آن با فقر»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۳۸، شماره ۱.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۸)، *فرهنگ گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر*، چاپ چهارم، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۶)، *نظریه های گوناگون درباره جهانی شدن*، چاپ دوم، تهران: سازمان

_____ واکاوی تأثیر سیاست‌های اقتصادی کشور هژمون در سازمان تجارت جهانی بر ... ◇

مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

- شکویی، حسین (۱۳۷۲)، *جغرافیای اجتماعی شهرها - اکولوژی اجتماعی شهر*، تبریز: انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه تبریز.

- عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۰)، «جهانی‌شدن و هویت‌های قومی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال سوم، شماره ۱۰.

- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، چاپ سوم، تهران: انتشارات سمت.
- هاشمیان اصفهانی، مسعود و ابراهیم گرجی (۱۳۸۶)، «بررسی تأثیر الحاق به WTO بر امنیت اقتصادی کشورهای جهان به منظور اتخاذ سیاست‌های کلان تجاری جمهوری اسلامی ایران»، *مجله دانش و توسعه*، شماره ۲۱.

- هادن، استفن و ریچارد وین جونز (۱۳۸۳)، «نظریه‌های مارکسیستی روابط بین‌الملل»، در جان بیلیس و استیو اسمیت، *جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرآیندها)*، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی... [و دیگران]، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ج ۱.

- هانتر، جیمز دیوسن و جاشوا یایتز (۱۳۸۴)، «پیشاهنگ در جهانی‌شدن: دنیای جهانی‌کنندگان آمریکایی»، در پیتر برگر و ساموئل هانتینگتون، *چند جهانی‌شدن*، ترجمه علی کمالی و لادن کیانمهر، تهران: روزنه.

English Source

- Ashrafzadeh, Hamid Reza, Maysam Musai, Mehran Nasirzad and Shahab Ashrafzadeh (2011), "Asymmetric Globalization and Accession to GATT/WTO," *International Journal of Economics and Research (IJER)*, Vol. 2, Issue. 5.
- Cox, Michael (2001), "Whatever Happened to American Decline? International Relations and the New United States Hegemony", *New Political*

Economy, Vol. 6, No. 2.

- Cox, Robert (1996), "Multilateralism and World Order". In R.W. Cox and T.J. Sinclair, *Approaches to World Order*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Gramsci, Antonio (1981), *The pedagogical alternative*, Barcelona: Fontamara.
- Ikenberry, John (2005), "Power and Liberal Order: America's postwar world order in transition", *International Relations of the Asia-Pacific*, Vol. 5, No. 2.
- La Vina, Antonio G. M. and Vicente Paolo Yu, (2002), Working Paper: Globalization, Environment and Communities from Doha to Cancun: The WTO Trade Negotiations and Communities, Available at: www.reformwatch.net/fitxers/70.pdf
- Simon, Roger (1991), *Gramsci's Political Thought: An Introduction*, London: Lawrence & Wishart Ltd.
- United Nations Conference on Trade and Development, (2008), *Globalization for Development: the International Trade Perspective*, New York and Geneva: United Nations Publication.
- Bown, Chad P. (2008), "The WTO and Antidumping in Developing Countries," *Economics & Politics*, Vol. 20, Issue 2.
- Dumenil, G. and D. Levy, (2004), "Neoliberal Income Trends: Wealth, Class and Ownership in the USA," *New Left Review*, No. 30.
- Gill, Stephan (1995), "Globalization, Market Civilization, and Disciplinary

- Neoliberalism," *Millenium: Journal of International Studies*, Vol. 24, No.3.
- Hoekman, Bernard (2002), "Strengthening the Global Trade Architecture for Development", *World Bank Policy Research Working Paper*, No. 2757.
 - Kvasny, L., & Truex, D. (2001), "Defining away the digital divide: A content analysis of institutional influences on popular representations of technology", In B. Fitzgerald, N. Russo, & J. DeGross (Eds.), *Realigning research and practice in information systems development: The social and organizational perspective*, New York: Kluwer Academic Publishers.
 - Pandey, Alok Kumar (2008), "Globalization and WTO: Impact on India's economic growth and export," Available at:
<http://mpra.ub.unimuenchen.de/16104/>
 - Polaski, Sandra (2006), "The Future of the WTO," *Policy Outlook* (CARNEGIE ENDOWMENT FOR INTERNATIONAL PEACE), No. 28.
 - Schott, Jeffrey J., (2009), "America, Europe, and the New Trade Order," *Business and Politics*, Vol. 11, No. 3.
 - Ünay, Sadık (2010), "Hegemony, Aid and Power: A Neo-Gramscian Analysis of the World Bank", *European Journal of Economic and Political Studies*, Vol. 3, No. 2.